



۲۰۱۴/۰۱/۱۰



عارف عزيزگذرگاه

در دادگاه پيامبر شعر از رازق فانی

يکي نامر نصراني،
زنی را نزد عیسی بُرد
و در محضر شهادت داد که:
این زن پاکدامن نیست!
زن از شرم گنه
چون آهوی زخمی هراسان بود
و مروارید اشکش
از خجالت روی مژگان بود
مسیحا
از تأثر
همچو گردابی به خود پیچید
و توام با سکوتی سوی یاران دید
ز چشم همهرانش
ناگهان برق غضب جوشید
یکی آهسته،
اما با ادب
پرسید:
که ای روح مقدس!
از چه خاموشی؟
چرا از جرم این پتیاره،
اینسان دیده می پوشی؟
سزای اینچنین جرمی
مگر بر تو مبرهن نیست؟

**

ولی فرزند مریم
همچنان با شاخه خشکی که بر کف داشت
نقشی بر زمین میزد
و با پای تفکر
گام در راه یقین می زد
که ناگه،
خشمگین مردی دیگر
زان جمع پیش آمد
که ای عیسی!
چه میخواهی؟
سزایش سنگباران است
چراغ عفت مریم
درون سینه این دیو روشن نیست

د پانوی شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

و این بدکاره را راهی
بجز در زیر سنگ شرع مردن نیست

مسیحا از پی اندیشه ای کوتاه
سکوت تلخ را بشکست
و چون روشن چراغی
در میان دوستان بنشست
و گفت:

آری!

چنین کاری
جزایش سنگساران است
ولیکن،
سنگ اول را
به سوی این زن آلوده در عصیان
کسی باید بیاندازد
که خود عاری ز عصیانست
و دامانش
رها از چنگ شیطان است
و میپرسم؟
چنین مردی، مگر در جمع یاران است؟

**

مسیحا،

حرف خود را گفت و سر را در گریبان کرد.
و همراهان خود را
زان قضاوت ها پشیمان کرد،

**

که را جرأت؟
که نزد پاکجنان
جان خود را
پاک از لوثِ خطا ببندد؟
که را زهره؟
که خود را پاک
نزد انبیا ببندد

**

پس از لختی
کزان بیحرمتی
یاران خجل گشتند
و از محضر برون رفتند

**

مسیحا ماند و آن زن ماند
و عیسی با زبان نرم
آن محجوبه را فهماند
و با اندرز های پاک
بذر عفت و نیکی

د پانوی شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

به دشت خاطرش افشاند
و آن زن
با هوای تازه ای
بیرون ز محضر شد
و تصویری نوی
از شرع
در ذهنش مصور شد
که از خون بنی آدم
چراغ شرع روشن نیست
و راه شرع
تنها راه کشتن نیست

**

ترا!
ای ادعا پرداز آیین مسلمانی!
نمیگویم مسیحا شو!
که ایمان پیمیر
در دل و جان تو و من نیست
ولی سر درگریبان کن!
که دیو نفس خودخواه تو هم گاهی
فسادآلوده تر از نفس این زن نیست؟
و از داغ هزاران جرم پنهانی
بگو!
ای مرد!!
ترا آلوده دامن نیست؟؟؟؟

رازق فانی
فرانکفورت بهار ۱۳۷۶ هـ ش - ۱۹۹۷ میلادی

د پایو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنې دلېکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ